

(۱۱ / اپریل / ۲۰۱۲)

تاریخ ارسال به پورتال " افغانستان آزاد - ازاد افغانستان "

بخش دوم

قسمت (۳)

۷ - « کارگاه زندان » یکی از محراق های استخبارات (اطلاعات) :

در اوایل نیمه سال ۱۳۵۹ به دستور مشاورین نظامی روس اداره زندان یک سلول بزرگ - بعداً یک سلول دیگر را نیز - در منزل اول "بلاک ۲" (جنوب شرق) برای "کارگاه" تخصیص داد تا زندانیان را اغفال نموده به کار کردن در آنجا جلب نماید . یک تن از محبوسین حزب پلید گلبدین بنام حاجی لطیف ظاهراً داوطلبانه حاضر شد تا سرمایه ابتدایی کارگاه مذکور را که بالغ بر ... صد هزار افغانی می شد به دولت دست نشاندۀ اهداء نماید . عمال و همکاران مخفی ونیمه مخفی خاد، زندانیان بخصوص آنانی را که در جریان تحقیق و شکنجه های وحشیانه جلادان خاد سست شده و خواهان زنده ماندن و آرام زیستن و زود رها شدن بودند ؛ همچنان محبوسین بی بضاعت و بی پایواز و نا آگاه از دام اطلاعات زندان را به کار در "کارگاه" تشویق می نمودند .

" کارگاه" که زندانیان آنرا " سنگر زندانیان تسلیم شده " می نامیدند یکی از محراق های اطلاعاتی بود که در آن غیر از کار فیزیکی بالای زندانیان نا آگاه و محتاج کار می شد تا در زندان به نفع دولت کار اطلاعاتی کنند ؛ مانند اخذ خبر از زندانیانی که قبلاً با آنان در اتاق های مختلف بودند و پیوند شانرا (به سبب عدم آگاهی از ماهیت " کارگاه") با این ها که تازه به " کارگاه" رفته بودند ، قطع نه کرده بودند . و یا پخش شایعه به نفع دولت دست نشاندۀ در زندان وازطریق پایوازان شان به خارج از زندان (کشف طرح فرار زنده یاد الله محمد موسوم به عزیز یک تن از رزمندگان نامور " ساما " توسط دو تن از کارگرانی که تازه به کارگاه رفته بودند در بخشهای بعدی صحبت خواهد شد) ؛ همچنان بعد از رهائی ، این زندانیان جذب شده را بعد ازفرا گیری کورس های آموزشی اطلاعاتی در سطوح مختلف به درون احزاب و تنظیم های اسلامی در داخل حیطه نفوذ نظامی قوای شوروی و یا درعقب جبهات جنگ مقاومت - از طریق پایگاههای استخباراتی که درآن جا تأسیس کرده بودند - گسیل می داشتند که بعد از انجام ماموریت شان (با خادی های نفوذی که کار و بار اطلاعاتی شان را در آن تنظیم ها و احزاب به پایان رسانده بودند و یا مورد شک نیرو های مقاومت قرار گرفته و آنها را تحت نظر داشتند ، با شماری از جنگجویان که بنابر بر دلایلی به این عناصر نفوذی خاد می پیوستند) در نقش تسلیمی به " دولت مردمی " بپیوندند .

کار و بار فیزیکی اینها در " کارگاه " عبارت بود از ساختن دروازه و پنجره و دریچه های آهنی اضافی - در واقع امرحفاظتی و امنیتی - برای بخش های از زندان که کمبود این مواد در آن ملاحظه می شد و یا نمی شد . اصولاً هر دروازه ای که بر دروازه های زندان، هر پنجره ای که بر پنجره های زندان و هر قفلی که بر قفل های زندان افزود می گردید ، جلادان جیون و مسؤولان ملعون زندان- این خائنین به مردم و کشور- به آرامش موقتی دست می یافتند .

این تسلیم شده ها در هنگام افزایش زندانیان ، من جمله زندانیان اعدامی به ساختن الچک و زولانه و زنجیر برای زندان های ولایات و در گام نخست برای زندان پلچرخی مشغول می شدند . آواز پتک و سندان شان

در دهلیز ها و سلول های "بلاک ۱" می پیچید و بر گوش زندانیانی که نزدیک به اتاق موقت که در اختیار چند کارگر گذاشته شده بود و همینطور بر قلب و قرارهموطنان اعدامی شان می نشست و خواب لحظه یی را از چشمان نیمه باز آنان می ربود .

[در یکی از نوبت های اعدام دسته جمعی ، الچک های استندرد ساخت اروپای شرقی ، تمام شده بود . دست های اعدامی ها را با رشمه وریشمان نیلونی ، و لنگی [دستار] خودشان بسته کردند . بعد از آن (پیش از تدارک و برپایی نوبت بعدی اعدام دسته جمعی)، به دستور حکمران روسی زندان و تحت نظر مستقیم قومندان عمومی این جلاد مشهور ، چند تن از مطمئن ترین کارگران به شمول بصیر بدروز را که سر حلقه آنان بود ، از کارگاه "بلاک ۲" برای ساختن الچک و ... در یکی از اتاق های منزل اول "بلاک ۱" انتقال دادند . مدتی بعد که کار و بار الچک سازی و ... آنان به پایان رسید ، موصوف را به "بلاک ۱" آوردند . در یکی از شب ها که جو اختناق و تدارک اعدام بر "بلاک ۱" سنگینی می گرد . یک تن از منسوبین به چپ انقلابی (عارف فرحت) ، از بدروز ، که خودش را هوا داریکی از سازمان های چپ انقلابی وانمود می کرد و طی ماه ها و سال ها در جوارطیف چپ انقلابی در سلول های مختلف قرار داده شده بود ؛ پرسید :

« بدروز! تا چند شب پیشتر هم صدای زدن چکش و صدای ودان شنیده می شد کارگاه خود در "بلاک ۲" است ، این صدا چطور از آنجا به "بلاک ۱" می آمد ؟ »

بدروز ظاهراً با تأثر آمیخته با خشم - در حضور چند زندانی و من - چنین ابراز داشت :

" این بی ناموس ها من و خلیل اخلیل و عزیز دو برادر از اعضای " حزب دموکراتیک خلق " از فرکسیون امین ، از جمله نخستین کارگران کارگاه به شمار می رفتند و هر دو همکار اطلاعات زندان بودند [و ... را برای ساختن الچک از کارگاه به "بلاک ۱" آوردند ، مدت ... روز تا ناوقت های شب الچک و ... می ساختیم " (نقل به قول مستقیم) .

زمانی که اطلاعات زندان نیاز به اطلاعات بیشتر در مورد زندانی نشانی شده می داشت از کارگران نیز استفاده می شد . آنان را از " کارگاه صنعتی " به عنوان جزائی و یا " کم بودن کار و تولید " و یا بر طرفی [برکنار کردن] از کارگاه ، به سلول زندانیانی که " تعیین مدت حبس " شده ، و یا " بی سرنوشت " بودند - اعدامی ها جزو مقوله دومی محسوب می شدند - می فرستاد .

از زمره مشهور ترین و پرآوازه ترین این ها همین **بصیر بدروز** بود . فرد دیگرش شفیق الله بود که خال سبزی در وسط دو ابرویش دیده میشد (در مورد این جوان خوش سیما ، خوش برخورد ، مودب و بلند قد خادی که به گفته خودش پسر خوانده اناهیتر راتب زاد بود و به خاطر داشتن یک تفنگچه وی را زندانی کرده بودند ، در بحث های آینده بیشتر خواهیم پرداخت) . برادر مبارز و تسلیم ناپذیر بدروز ، زنده یاد حفیظ پنجشیری در آغاز همرمز نزدیک مولانا باعث دروازی بوده بعدها در داخل زندان به حلقه دوستان زنده یاد مجید کلکانی پیوسته بود ، هیچگاهی در پیشگاه روسها سر تعظیم فرود نیاورد . وی سرانجام در زندان جلادان ۷ ثوری به دستور مشاورین نظامی **KGB** با تعدادی از عناصر چپ ، من جمله مولانا باعث دروازی در یک روز اعدام شدند .

بدروز که در بخش های بعدی این نوشتار (بنابر ضرورت) ذکر خیرش خواهد رفت ، از روی عمد اعدام برادرش را به حفیظ الله امین که صلاحیت اعدام افراد بانفوذی مثل **مولانا باعث دروازی** ، **حفیظ پنجشیری** ،

داکتر زرغون و طاهر بدخشی (۲) را ابداً نمی توانست داشته باشد ، نسبت می داد تا تقابل و نفرت نژادی اشرا در برابر ملیت پشتون با کوبیدن تره کی و امین و دولت خلقی های جلاد توجیه نموده بتواند . بصیر بدروز که گاهی با دیگر همردیفانش در داخل « کارگاه صنعتی زندان » مشغول ساختن آلچک و دستبند برای زندانیان و درب و دروازه و دستگیر و پنجره آهنی برای زندان بود ، ارتباطاتی با سطوح بالایی فرکسیون های درون و بیرون " حزب د خ ا " مثل " صوفی شنا " و ... داشت . زمانی که در رابطه با جنایات خلقی ها و چگونگی موقعیت دستگیر پنجشیری در آن دولت حرفی به میان می آمد ، بدروز در مورد وی چنین می گفت : « مردم پنجشیر او را " لنگک ملک داد " لقب داده بودند » با بردن این لقب گویا مخالفت خودش با پنجشیری را ذهن نشین زندانیان می کرد . نامبرده بنابر دستور اطلاعات زندان متواتر از "کارگاه" به اتاق های مورد نظر اطلاعات انتقال داده می شد و در میان سلولهای زندان به کار و بار استخباراتی و تبلیغی، عمدتاً برای « مسعود قهرمان » (احمد شاه مسعود) ، اشتغال داشت ؛ همچنان برخی از زندانیان اعدامی را طبق دستور اطلاعات زندان ؛ زیر نظر می گرفت .

بدروز سر انجام " روی آب برآمده " مزد "کارکرد" های آنوقته اشرا در زندان پلچرخی ، از شورای نظار به رهبری قانونی - فهیم ، که خود بخشی از اطلاعات وزارت دفاع روسیه (GRU) می باشد ، دریافت نمود (۳)

۸ - سخنی در باب امتیازات « کارگاه » زندان :

بعد از به راه انداختن " کارگاه صنعتی " ، روز پایواری کارگران از پایواری سایر سلول ها مجزا گردید . کارگران تا مدتی بعد از پایان کاربرای خوابیدن در اتاق های عمومی می آمدند ، تا اینکه اداره زندان تصمیم گرفت و اتاق خواب آنان را نیز از سایر محبوسین جدا ساخت .

کارگران می توانستند در روز پایواری فامیل شانرا در فاصله هر پانزده روز و بعضاً یک هفته ببینند ؛ حتا با فامیل شان در اتاق بزرگ "کارگاه" که چند پایه چپرکت دو منزله هم در گوشه و کنار آن گذاشته بودند ، پرده زده "خلوت" نمایند ! این به اصطلاح " خلوت " نمودن را در میان زندانیان شایع ساختند ، تا انگیزه ای شده بتواند برای پیوستن سایر زندانیان به " کارگاه زندان " . روسها تا حدی در این زمینه ، یعنی " خلوت " کردن کارگران با فامیل هایشان ، علاقه نشان دادند ؛ چنانچه به همین منظور در سال ۱۳۶۰ نقشه چندین " اتاق خلوت " ، متصل به دیوار بزرگ زندان دایروی - که در مقابل آن دیوار بزرگ بلاک های ۱ و ۲ واقع شده - توسط انجنیر [مهندس] **بری عثمان (برادر زاده داکتر اکرم عثمان)** و انجنیر (اسم انجنیر دومی فراموشم شده) کشیده شد و همینطور زیر نظر آنان کار ساختمان آن پایان یافت .

خوانندگان هرگاه به نقشه رنگه زندان توجه نمایند در برابر دروازه بزرگ "بلاک ۲" اتاق های نگهبانان به رنگ سفید و به امتداد آن ، اتاق های " خلوت " کارگران به رنگ زرد دیده می شود . معلوم نشد از این پروژه تلمیع تهوع آور و ننگین ؛ کارگران تسلیم شده تا چه مدت مستفید شدند . بعد ها در زندان شایع شد که " اتاق های خلوت کارگران " را به صاحب منصبان زندان داده اند تا در آن اتاق ها " رفع خستگی " نمایند !

فامیل های کارگران تسلیم شده ، برای به دست آوردن امر ملاقات زندانی خود مجبور نبودند که روز ها ، هفته ها و ماه ها - در گرمای شدید تابستان و در سردی طاقت فرسای زمستان- عقب دروازه خاد صدارت ، مثل سایر زندانیان سرگردان و دربدر بگردند . توهین و تحقیر شوند . داو و دشنام بشنوند و با پرسش های ناشریفانه و دور از کرامت انسانی جنرال گل آغا ، مشهور به " جنرال گل آغای قولته " این مزدور شرف باخته روس و امثالش مواجه گردند .

پایوازان سایر زندانیان از مرکز شهر کابل ، یا از اطراف و اکناف آن و یا از ولایات دور و نزدیک، با زحمات زیاد و قبول دهها نوع مشکل اقتصادی و امنیتی به مرکز آمده ، هرگاه موفق می شدند امر ملاقاتی بگیرند ، به جانب زندان پلچرخی روان می شدند . بعد از مدت ها انتظار کشنده در برابر دروازه عمومی زندان ، اجازه ورود به داخل زندان به آنان داده می شد . آنگاه در زیر نظارت یک یا دو سگ بوی کش زشت خو و بی حوصله - که گوش های سگی شان برای شنیدن صحبت های زندانی با فامیل اش اوج [بلند شدن ، آماده شنیدن] می شد - ، با زندانی خود ، آنها را برای حد اکثر ده دقیقه ملاقات می نمودند [بعد ها در اثر اعتصابات زندانیان مبارز و طرح خواسته های برحق شان در رابطه با پایوازی و ملاقاتی و ... ، از جانب دولت دست نشانده تغییراتی - به نفع زندانی - صورت گرفت که طی نوشتار های بعدی با آن تماس گرفته خواهد شد] ؛ در حالیکه هر کارگر آن "کارگاه" تا چهار ساعت و بیشتر هم اجازه داشتند با فامیل شان ملاقات داشته باشند . و از امتیاز " خلوت " هم مستفید گردند ، البته بدون حضور "سر بازان مزاحم" !

دولت در بدل کار " تسلیمی ها " در کارگاه ، در اوایل مزد ناچیزی برایشان می پرداخت . بعداً این پول اضافه شد . آنان می توانستند مقداری از آن پول را برای خانواده هایشان بدهند . خرید مواد خوراکی تازه ، مثل گوشت گوسفند ، ترکاری (سبزیجات) تازه ، میوه و ... - از بازار - از طریق سربازانی که به خارج از زندان فرستاده می شدند و یا مواد و اشیای لازمه را برای " کانتین " های زندان از کابل خریداری می کردند ، برای کارگران نیز مواد مورد ضرورت شانرا می آوردند . کارگران در همان اتاق بزرگ به روی منقل های برقی غذای شانرا می پختند . چند منقل و چند آب گرمی برقی (ساخت خارج) در کارگاه موجود بود که در اوایل کار تعداد ده ، یا دوازده تن از آن استفاده می کردند ، در حالیکه در اتاق بالای "کارگاه" که ۱۵۰ تا ۲۰۰ زندانی وجود داشت و یا سایر اتاق ها ۱۵۰ تا ۲۰۰ نفر ، نه کدام منقلی بود و نه کدام آب گرمی . فقط با یک آب گرمی ساختگی که آنرا دور از دید سربازان ، در درون آفتابه پلاستیکی می گذاشتند و به نوبت از آب جوش زنگار گرفته و بویناک آن استفاده می نمودند . [*] مواد خوراکی را که پایوازان با تحمل هزار مشکل اقتصادی

[*] زندانیان دوپارچه سر پوش قطی کانزرف ماهی را به اندازه کف دست برش می کردند . دو گوشه آنرا سوراخ نموده بعداً سیم های نازکی را که از جالی دریچه گگ ها کنده بودند با هم پیچ و تاب داده ، با پلاستیک چندین لایه ، پوش می کردند ، و یا سیم هایی را که از کنج و کناردیوار ها کنده به دور آن پلاستیک پیچانده بودند ، به آن دو فلز وصل می کردند . توته سنگ و یا شیشه ی شکسته را طور عایق در میان دو پارچه یی برش شده فلز قرار می دادند و آنرا با تار محکم بسته می نمودند . همین بود " آب گرمی " زندانیان . هرگاه آبگرمی کشف می شد سازنده آنرا سرباز با خود برده با همان سیم تن و بدنش را سیاه و کبود و خون آلود می ساخت .

و ترانزیتی برای زندانی خود می آوردند ، اولاً به بهانه های مختلف ، اجازه نمی دادند که غذای خانه شان به زندانی برسد ، و اگر لازم می دیدند که زندانیان از آن مستفید گردند ، آنرا طوری با نوک برچه تفنگ و ماشیندار های آلوده با انواع مکروب و مواد مضره ، مورد بازرسی قرار می دادند که نه شکلی از آن باقی می ماند و نه مزه ای .

دسترسی هر لحظه به " کانتین " زندان ، برای کارگران " کارگاه " میسر بود . درحالیکه خرید از " کانتین " برای سایر زندانیان صرفاً در هنگام تفریح میسر می شد . زندانیان به خاطر خرید از " کانتین " از مدت نیم ساعت وقت تفریح (که بعد ها به یک ساعت رسیده بود که آن هم به بهانه های مختلف مثل " احضارات درجه ۱ " ، یا " هیات آمده " و یا " باران و برف می بارد " ، زندانیان را برای " هواخوری " انتقال نمی دادند) قسمت بیشتر وقت خود را در صف نوبت خرید از " کانتین " سپری می کردند . کسی خوشبخت می بود اگر نوبتش می رسید . هر قیمتی که بالای جنس گذاشته می شد زندانی باید با خوش رویی می پرداخت . حق نداشت با سرباز خاد در مورد نوعیت جنس و یا نرخ آن چانه بزند . و اگر این کار را می کرد سرباز خشمگین شده می گفت : " برو که خریده نمی تانی وقت دگا ره نگی " [برو که خریده نمی توانی وقت دیگران را نگیری] . سرباز موظف " جگړه کننده " [فردی که با دکاندار چانه می زند] را فوراً از صف خارج می کرد و به فرد بعدی اجازه نزدیک شدن به دریچه کوچک کانتین داده می شد . زندانی که این را از قبل می دانست اگر بیشتر پول می داشت فوراً می پرداخت ، در غیر آن از گرفتن اشیای مورد ضرورتش محروم می ماند (شکل استفاده از " کانتین " در همه بلاک ها تقریباً یکسان بود) .

شماری معدود (صرفاً ۶ یا ۷ تن) از اعضای سازمان های چپ انقلابی (ساما ، رهائی ، ساوو ، اخگر ، پیکار) که دارای حبس های کم بودند [از ده سال به پائین] ، هم به " کارگاه زندان " رفتند . یک تن از آنان بعد از مدتی کار در " کارگاه " ، ماهیت آن محراق متعفن و ناپاک را درک نموده آنجا را ترک کرد و قیدش را با سایر زندانیان یکجا سپری کرده رها گردید . دیگران مثل باقی مدت حبس کم شانرا در " کارگاه " زندان سپری نموده رها شدند . [باقی بعد از رهائی از زندان به هند آمده در دهلی جدید به نام " پاچا باقی " به کار ساختن پاسپورت جعلی و انتقال غیر قانونی پناهندگان - با سایر قاچاقبران خادی که رابطه تنگاتنگی با سفارت دولت دست نشانده افغانستان در دهلی داشتند - مشغول کاروبار قاچاق شده ، پول های زیادی به جیب زد .] . کار فزیک کارگران تسلیمی در " کارگاه " ، ساختن پنجره و در و دروازه های اضافی و چپرکت آهنی ، همچنان در مواقع ضرورت الچک و زولانه و ... برای زندانیان ؛ میزوچوکی و الماری آهنی برای ریاست های خاد و سایر شعبات دولت دست نشانده بود .

چپ انقلابی درافشای ماهیت کارگاه به مثابه باشگاه تسلیم شدگان و یکی از محراق های اطلاعات و استخبارات ؛ نقش اساسی داشت.

توضیحات

(۲) - **ظاهر بدخشی** یک تن از مؤسسين «حزب دموکراتیک خلق» که مردی بود جدی، با دانش و استوار و علیه هرگونه وابستگی موضع داشت، تسلط خفتبار و حاکمیت روس بر سایر ملیت های شوروی سابق را «ستم ملی» تلقی نموده؛ آنرا در میان پیروانش ترویج و تبلیغ می نمود. وی بر ستم طبقه حاکمه ملیت پشتون بر سایر ملیت ها من جمله ملیت پشتون؛ همواره تأکید می ورزید. با همین منشاء اختلاف و بسا نقاط نظر ناهمگون دیگر با مشی «حزب دموکراتیک خلق»، محفل اش را که در میان مردم بنام «ستم ملی» یا «ستمی» معروف شده بود، از «حزب» وطن فروشان خلق و پرچم مجزا ساخت. و به «محفل انتظار» تسمیه نمود. نامبرده از زمینه محفل یادشده (در سال ۱۳۴۷) به تأسیس «سازا» پرداخت.

پیش از مرگ بدخشی شماری از اعضای محفل اش در خفاء با فرکسیون پرچم و روسها تماس مستقیم و یا غیر مستقیم داشتند و شمار دیگر بعد از مرگ وی. سرانجام در نبود این مبارز سازمان اش کلاً در خدمت سازمان امنیت شوروی KGB قرار گرفت.

محرراً به همین علت، یعنی تبلیغ نظرات ضد «حاکمیت و ستم روس ها بر سایر ملیت ها» و ترویج «کسب قدرت دولتی، در عدم وابستگی به این یا آن قدرت بزرگ خارجی، از طریق ایجاد پایگاه های مبارزه مسلحانه، در گام نخست، در کوهستانهای صعب العبور بدخشان و پنجشیر...»، بدخشی و مولانا باعث (که بعداً از «سازا» جدا شده «سفرا» را اساس گذاشت) به دستور مشاورین روسی (KGB) زندانی شده، و در آنجا اعدام گردیدند...

سلطانعلی کشتمند (که خسربره بدخشی و «دوست مورد اعتمادش» نیز بود) ؛ در نقش «کودتاچی»، **شاهیپور احمد زی** (لوی درستیز وزارت دفاع) و **داکتر علی اکبر** (رئیس شفاخانه «جمهوریت») و ... را با خود یکجا در معرض دید پولیس سیاسی قرار میدهد... این عضو اصلی KGB در زندان توظیف می گردد، تا به کشف بخشهای غیر علنی «سازا» (که KGB عوامل اش را قبل از انشعاب بدخشی از «حزب دموکراتیک خلق»، در حلقه های طرفدار بدخشی جابجا کرده بود؛ مگر بعد از انشعاب و تشکل سازمان «سازا» موفق به کشف آن بخشها نگردیده بود) ؛ **عملکرد های سازمان مذکور در آتیه؛ موضعگیری بدخشی در قبال اعزام نیرو های نظامی شوروی به افغانستان و بسا راز ها و برنامه های بر ملا نشده دیگر؛ از رهبر آن سازمان بپردازد.** و را پور آنرا- البته توأم با نظر شخص خودش - که روسها روی آن حساب می کردند - در مورد اعدام و یا ادامه حیات بدخشی - به مشاورین روسی زندان ارائه نماید. بر اساس راپور کشتمند، توأم با نظر وی در مورد اعدام بدخشی، رهبر «سازا» در زندان پلچرخی اعدام گردید.

[در رابطه نقش کشتمند در قتل بدخشی، جنرال شاهیپور احمدزی و داکتر میر علی اکبر رئیس شفاخانه جمهوریت از رساله این قلم تحت عنوان «**نگاهی مختصر به پاره ای از عملکرد های KGB در افغانستان**» مورخ ۱۹۹۶ نقل به مفهوم شده است] .

(۳) - به اساس خبری که در نشریه " **زرنگار** " چاپ تورنتو مدتها قبل انتشار یافت « شورای نظار » - این نماینده اطلاعات زندان « مرحله نوین انقلاب ثور » (**بصیر بدروز**) را به حیث به اصطلاح " **باستان شناس** " و " **کشاف** " بقایای پلی از دوره اسکندر (الکساندر) در شمال کشور و " **دانشمند** " جا زده وی را به سمت « **استاد** » پوهنتون در بغلان مقرر نموده است (نقل به مفهوم از نشریه شماره ... " **زرنگار** ") .

ادامه دارد